

فراتر از روشنایی

(گفت‌وگو با پری زنگنه)



در میان می‌گذاشتند. سپس متن را با همکاری آن جمع و ویرایش می‌کردیم و در بعضی مطالب نیز تجدید نظر می‌کردیم تا آنکه بخش به بخش مطالب کتاب آماده شد. در لابه‌لای روزها و ساعتها نوشتن و خواندن، به کمبودها آگاه می‌شدیم و در نتیجه به رفع اشکالات و تکمیل کتاب می‌پرداختیم.

اما محتوای کتاب، همه تجربیات خود من است. البته برای تکمیل و دقیق‌تر کردن مطالب، گاه با افراد مطلع و دست‌اندرکار امور ناینیایان مذاکره کرده‌ام. همچنین مجموعه اطلاعاتی که در طی

سالها از جاهای مختلف به دست آورده بودم - برای مثال از بنیادها و آموزشگاههای مختلف ناینیایان - نیز مورد استفاده قرار گرفت. برای تهیه سرگذشت ناینیایان نام‌آور هم به کتابها و نوشته‌های مختلف مراجعه کردم. همچنین با تماسی که از گذشته با مراکز بزرگ مربوط به ناینیایان در ایران داشته‌ام، برخی از اطلاعات مورد نیاز برای تدوین کتاب تهیه شد.

● در کتاب بخشی را به سرگذشت‌تان اختصاص داده‌اید که همه می‌توانند خواننده آن باشند. ولی در جاهایی روی سخن شما با ناینیایان است و در جاهایی دیگر با بینایان. به نظر خودتان مخاطبان اصلی کتاب چه کسانی هستند؟

- سؤال خوبی است. من به طور کلی جامعه را مخاطب قرار داده‌ام. البته گاهی هم ناینیایان را مخاطب قرار داده‌ام تا متوجه مسئولیتهای خودشان بشوند. طبیعتاً بقیه مخاطبان هم کسانی غیر از ناینیایان هستند (که در کتاب آنها را «بینایان» خطاب می‌کنیم) از جمله کسانی که با ناینیایان در تماس هستند، مانند خانواده، دوستان یا سایر افراد اجتماع که برحسب اتفاق با ناینیایی رو به رو می‌شوند. بنابراین، این بخش اخیر یعنی اکثر مردم جامعه.

● در بخش زندگینامه خودتان (با عنوان «قصه من») به سرعت از سالهایی که دوره فعالیت هنری‌تان بوده گذشته‌اید و اطلاع اندکی در این باره به دست داده‌اید. چرا؟

- خیلی خوب تشخیص داده‌اید. در واقع من الان که این سؤال را پرسیدید متوجه این کاستی شدم. شاید چون سرگرم نوشتن کتاب دیگری درباره زندگی هنری خودم هستم این کاستی به وجود آمده

آن سوی تاریکی کتابی است که به تازگی از هنرمند برجسته، پری رخ شاه‌یلانی (پری زنگنه)، خواننده نام‌آور اپرای ایران منتشر شده است. این کتاب، پس از زندگینامه نویسنده، بحثهای مفصلی را درباره مسائل مختلف ناینیایان در بر می‌گیرد و همچنین توجهی ویژه به مسائل ناینیایان ایران و امر آموزش آنها دارد. از پری زنگنه در گذشته کتابهای متعددی انتشار یافته است که از جمله آنهاست: آوای نامها از ایران (نامنامه)، سخنی به خوشی (دفتری از اشعار کوتاه) و چندن کتاب برای کودکان

مانند دنیای بزرگ کودکی، دهکده گل‌آباد، گلهای خوب دوستی و پری لالایی‌ها. آن سوی تاریکی را انتشارات کتاب‌سرا در ۴۱۸ صفحه (مصور) در قطع وزیری با جلد سخت به چاپ رسانده است.

● آن سوی تاریکی کتاب پُر مطلب و پُر اطلاعی است. آن را در عمل چگونه تدوین کردید و این کار چه مدت طول کشید؟

- فکر تهیه این کتاب از سالها پیش در ذهن من بود و هر چه می‌گذشت بیشتر قوت می‌گرفت. بخصوص با مشکلاتی که بر سر راه خود من پیدا می‌شد، رفته‌رفته چارچوب کتابی درباره ناینیایان و مشکلاتشان در اندیشه من شکل می‌گرفت. به تدریج یادداشتهای پراکنده‌ای تهیه کردم و منتظر فرصت بودم تا تجربه‌های مختلف من پخته‌تر شود و دیگر تجربه جدیدی به آن اضافه نشود و بتوانم قاطعانه حرفهایم را به روی کاغذ بیاورم. اگرچه زندگی پر از تجربه‌های جدید است و حتی امروز، پس از چاپ شدن کتاب، گاهی مطالبی یادم می‌آید که از قلم افتاده است و دلم می‌خواست درباره آنها هم صحبت کنم. البته ناچار باید از جایی کار را شروع می‌کردم.

من از چند سال بعد از ناینیاشدن و روبه‌روشدن با مسائل دست و پاگیری که یک نابینا با آنها مواجه می‌شود و بعد از تلاشهای زیاد برای مقابله با این مشکلات به این فکر افتادم که خوب است این تجربه‌ها را به نحوی آموزش دهم و در اختیار جامعه بگذارم. ولی به طور مداوم، از پنج سال پیش کار را در دفتر کارم شروع کردم. نحوه کار هم به این صورت بود که مطالب را روی کاغذ یادداشت می‌کردم و بعد دستیاران و همکارانم آنها را می‌خواندند و پرسشهایشان را با من

است. این کتاب حتی سالها پیش از کتاب آن سوی تاریکی در ذهن من شکل گرفته بود و یادداشتهای پراکنده‌ای هم جمع کرده بودم. نام آن را «سرگذشت آواز من» گذاشتم. ترجیح دادم که آن کتاب را به طور کامل دربارهٔ فعالیتهای هنری و سالها تجربه‌ام در این عرصه بنویسم. الان که این سؤال مطرح می‌شود فکر می‌کنم جاداشت که کمی بیشتر به این موضوع بپردازم. ولی مسئلهٔ نابینایان چنان در ذهن من جا گرفته بود و وجه آموزشی آن برای جامعه آن قدر برایم اهمیت داشت که از زندگینامهٔ خودم غافل بودم. در واقع این زندگینامه را هم به توصیهٔ ناشر کتاب تهیه کردم و در آن هم خواسته‌ام تنها از بخشی از زندگیم که بیشتر با نابیناشدن ارتباط دارد صحبت کنم. امیدوارم در کتاب دیگر که دربارهٔ آواز خواندن است کاملاً به فعالیت هنری خودم بپردازم و حتی نکته‌های کوچک و ظریف را هم از قلم نیندازم. این کتاب در نیمهٔ راه تکمیل است و امیدوارم ظرف ۶ ماه تا یک سال دیگر آن را هم منتشر کنم.

● **ظاهراً سالهای فعالیت جدی هنری شما به عنوان خوانندهٔ اپرا مربوط به بعد از حادثهٔ تصادف اتومبیل و نابیناشدن شماست. این پرسش مطرح است که آن حادثه بر ادامهٔ آموزش هنری و فعالیت حرفه‌ای شما چه تأثیری گذاشته است.**

– بله. این حادثه صددرصد در انتخاب این رشتهٔ هنری اثر داشت. البته توانایی آواز خواندن چیزی نبود که من ناگهان درخودم به وجود بیاورم. همان طور که در کتاب هم گفته‌ام به هیچ وجه نمی‌شود به نابینایان سفارش و توصیه کرد که به دنبال موسیقی یا آواز خواندن بروند. نابینایان باید به دنبال تکمیل و پیشرفت هنرهای ذاتی خودشان بروند. اما من این استعداد را از کودکی با خود داشتم و البته صدا یک چیز ذاتی است. باید بگویم که من پیش از آن حادثه، تحصیلاتی مقدماتی در رشتهٔ آواز داشتم ولی هیچ وقت به فکر هم خطور نمی‌کرد که روزی این راه را ادامه دهم. پس از ازدواج، در حالی که همسر سابقم هم مخالفتی با کار هنری من نداشت، آموزشهای اپرا را رها کردم. چرا که رشتهٔ اپرا بسیار رشتهٔ دشواری است. پس از این حادثه، احساس کردم که راه جدیدی در زندگی من پیدا شده است. حتی معلمان سابق من در هنرستان (استادانی مانند خانم اولین باغچه‌بان) و مسئولان هنرستان عالی موسیقی از من دعوت کردند تا دوباره مشغول یادگیری خواندن شوم. دیدم که وقوع این حادثه برای من فرصتی را پیش آورده است که باید از آن استفاده کنم. از آن پس به طور جدی این رشته را هدف بزرگ زندگی‌ام قرار دادم و به دنبال آن رفتم.

● **در جایی از کتاب گفته‌اید که اجرای برنامهٔ هنری در برابر چند هزار نفر برای یک هنرمند نابینا راحت‌تر از یک شخص بیناست. آیا خودتان هم چنین احساسی داشته‌اید؟**

– کاملاً همین طور است. من تا قبل از نابیناشدن، تجربهٔ صحنه‌ای نداشتیم. تا آن زمان من تنها در هنرستان تحصیل می‌کردم و شاگرد شبانهٔ هنرستان بودم. ولی باور کنید همیشه فکر می‌کنم که اگر در آن زمان می‌خواستم آواز بخوانم حتماً دستپاچه می‌شدم. اینکه نمی‌بینم شاید احساس راحتی بیشتری به من می‌دهد. البته هیچ‌جاها و

نگرانیها همچنان برجای خود هست. اکنون هم بعد از سالها، اگر کنسرتی داشته باشم، آنچنان اضطراب دارم که انگار بار اول است که برای جمع برنامه اجرا می‌کنم. به قول موریس شوالیه، اگر صدها بار به روی صحنه برویم باز همان مسئولیت و اضطراب اولین بار را داریم. کما اینکه هنوز هم این اضطراب و مسئولیت با من هست. فکر می‌کنم که اگر این حادثه پیش نیامده بود، به روی صحنه رفتن برایم سخت‌تر بود. ولی شاید هم به صحنه عادت می‌کردم. هم‌اکنون هزاران هنرمند بینا در دنیا هستند و به این کار عادت کرده‌اند.

● **کتاب شما آلبوم تصاویری هم در انتها دارد. چرا عکسهایی از دورهٔ کودکی و نوجوانی خودتان نیاورده‌اید؟**

– این سؤالی است که همکاران من هم بارها مطرح کردند. گاهی فکر کرده‌ام که اگر عکسهای دوران قبل از نابینایی خودم را چاپ کنم، شاید به گونه‌ای احساس تأسف یا ترهم را در بیننده به وجود آورد که اصلاً مایل به آن نیستم. از طرف دیگر تردید داشتم عکسهای دوران کودکی من برای مردم جذابیتهای داشته باشد. البته عکسهایی از آن دوران دارم. امیدوارم در کتاب «سرگذشت آواز من» نظر شما را بیشتر برآورده کنم.

● **برای بسیاری از خوانندگان کتابتان این پرسش مطرح است که چرا پس از سال ۱۳۵۷، هنگامی که همچنان در اوج شهرت و محبوبیت بودید، به فعالیت هنری خودتان در خارج کشور ادامه ندادید؟**

– من به علت حضور مادر و خانواده‌ام در ایران نتوانستم به صورت طولانی مدت در خارج اقامت کنم. اما به طور مکرر در کشورهای خارج برنامه‌های هنری داشتم. البته این کنسرت‌ها فقط از طریق دانشگاهها و مراکز هنری و سازمانهای خیریه برپا شده و شاید چون خیلی تجاری نبوده، سر و صدایی هم نداشته است. اما من در بسیاری از تالارهای بزرگ دنیا کنسرت‌هایی را اجرا کرده‌ام. من به طور دائم همیشه در ایران اقامت داشتم. علت آن هم عواطفم، وجود خانواده و بستگان و فعالیتها و مسئولیتهایی بوده که در قبال نابینایان دارم.

● **در کتاب اطلاعات جالبی از سابقهٔ آموزش نابینایان و مدارس مخصوص آنها در ایران وجود دارد. از مراکزی که امروزه در کشور فعال هستند هم نام برده شده است. آیا می‌توانید وضعیت امروز آموزش نابینایان در ایران را با گذشته مقایسه کنید؟**

– بله. من خیلی لازم دانستم که تاریخچهٔ آغاز آموزش نابینایان در ایران را به دست بیاورم. برای همین همیشه با دست‌اندرکاران، معلمان و شاگردانی که اطلاعاتی از آن سالهای دور داشتند صحبت می‌کردم، به کتابها رجوع می‌کردم و با تمام مراکز نابینایان کشور در تماس بودم. می‌دانم که کمتر کسی اطلاعات صحیحی در این باره دارد. برای همین من و همکارانم ماههای بسیاری را با دقت و احساس مسئولیت زیاد صرف تهیهٔ این مطالب کردیم. من می‌خواستم در این کتاب اطلاعات کاملی دربارهٔ تاریخچهٔ فعالیتها و مربوط به نابینایان ارائه کنم.

اما اگر بخواهیم امروز را با گذشته مقایسه کنیم، طبیعی است که مسائل نابینایان هم مثل دیگر زمینه‌ها شامل ترقیاتی شده است.

— متأسفانه این ارتباطها قطع شد، چون سازمانهایی که از آنها نام بردید به شکلهای دیگری درآمدند. ولی کماکان من در کنار آنها بوده‌ام و سعی کرده‌ام که آنچه از آموزش و تجربه اندوخته‌ام بی‌استفاده نگذارم. از این جهت هم بود که لازم دیدم این کتاب را بنویسم. چون من نخواستیم آن همه فعالیت و آگاهی و تجربه را پنهان کنم و بی‌استفاده بگذارم. مکمل همه فعالیت‌های من در آن ارگانها همین کتاب است و فکر می‌کنم پاسخگوی بسیاری از مسائل است.

● کتاب شامل اطلاعات و توصیه‌هایی در مورد آموزش کودکان نابیناست. آیا خودتان هم شخصاً آموزش به نابینایان را تجربه کرده‌اید؟

— من در مراکز مختلف آموزشی نابینایان — چه در ایران و چه در خارج — حضور داشته‌ام و حتی سر کلاسها هم حاضر می‌شده‌ام. از مقوله آموزش نابینایان کاملاً اطلاع دارم و حتی می‌توانم بگویم که به روشهای مختلف آموزش نابینایان هم اشراف دارم. ولی خودم شخصاً آموزگار نابینایان نبوده‌ام. من سالها با خانواده‌های دانش‌آموزان نابینا گفتم و گو کرده‌ام و با عده بسیار زیادی از شاگردان آموزشگاههای نابینایان (مانند دانش‌آموزان مدرسه شبانه‌روزی رضا پهلوی سابق و شهید محبتی امروز و یا آموزشگاه دکتر خزائلی) سروکار داشته‌ام و تجربه و آگاهی زیادی در زمینه آموزش نابینایان دارم. برای همین هم در کتاب راجع به آموزش نابینایان از بدو تولد تا بزرگسالی مطالبی را می‌خوانید.

● شما دو تلقی از نابینایان را نادرست می‌دانید: اینکه نابینا با از دست دادن بینایی، دچار ناتوانی مطلق است. و دیگر اینکه نابینا با از دست دادن یک عضو، خود به خود از دیگر حواسش به شکلی خارق‌العاده بهره می‌گیرد. تلقی صحیح چیست؟ آیا میزان توانایی هر فرد در انطباق یافتن با شرایط خاص‌اش باید تلقی از او را به عنوان یک نابینا شکل دهد؟

— صددرصد همین‌طور است. من به آنچه در این کتاب گفته‌ام کاملاً عقیده دارم و در این اعتقاد هم خیلی راسخ هستم. اولاً کسی که در بزرگسالی نابینا می‌شود، زندگی به‌طور ناگهانی برای او دگرگون می‌شود و وقت زیادی لازم است تا بتواند خود را بازیابد و دوباره توان گذشته‌اش را به دست بیاورد. اما اگر کسی نابینا متولد شود و یا در سنین خیلی کم نابینا شود (زمانی که حافظه درست به جا نمی‌ماند)، با همین نابینایی رشد می‌کند و بزرگ می‌شود و راحت‌تر با این مسئله سازگار می‌شود. هر دوی این افراد تواناییهای خاص خود را دارند که باید آنها را پرورش دهند. نابیناشدن هیچ‌وقت باعث ایجاد تواناییهای خارق‌العاده نمی‌شود. یک فرد نابینا مجبور است از حواس دیگر خود بیشتر استفاده کند و آنها را به کار ببرد و جایگزین کمبود بینایی کند. بنابراین آن حس‌ها آموزش و پختگی بیشتری می‌یابند و از این جهت است که ما فکر می‌کنیم یک نابینا گوش و هوش فوق‌العاده‌ای دارد. اما چنین چیزی نیست.

● به نابینایان توصیه کرده‌اید که متکی به خود باشند و در همه وقت منتظر کمک دیگران نمانند. حتی به آنها وظایفی را که به عنوان عضوی از جامعه دارند یادآور شده‌اید. در شرایط فعلی تا چه حد



امروز اصلاً قابل مقایسه با ابتدای کار — حدود ۸۰ سال پیش — نیست. امروز نهادهای مختلف و به ویژه سازمانهای غیردولتی (NGO) بسیاری در شهرستانها داریم که خیلی خوب فعالیت می‌کنند. تحصیلکردگان دیروز، امروز خودشان استادکار شده‌اند و به کار ادامه می‌دهند و جای گله‌ای نیست.

● آیا می‌توانید وضعیت نابینایان ایران را با کشورهای خارج مقایسه کنید؟

— چند کشور در دنیا هستند که در مسائل نابینایان حرف اول را می‌زنند: کانادا، آلمان، امریکا، انگلستان و کشورهای اسکانداوی. آنها بسیار پیشرفته‌اند و وضعیت ایران با آنها قابل مقایسه نیست. ولی اگر ایران را با کشورهای مثلاً قاره آفریقا مقایسه کنیم، وضعیت ما خیلی بهتر است. من در چند کنفرانس با خانمهایی از آفریقا آشنا شدم که بسیار از وضع نابینایان در کشور خودشان شکایت داشتند. وضعیت در کشورهای آنها بسیار بد بود و اصلاً قابل مقایسه با ایران نیست. ما در حد وسط قرار گرفته‌ایم. نه به آن عقب ماندگی کشورهای آفریقایی هستیم و نه به پیشرفتگی کشورهای اسکانداوی. ولی به نظر من وضعیت ما مطلوب است و من به پیشرفت مسائل نابینایان در کشورمان خیلی خوشبین و امیدوار هستم.

● به نظر شما چه کسانی در مسائل مربوط به نابینایان ایران تأثیرگذار بوده‌اند؟

— ما پیشرفت در امور نابینایان ایران را تا حد زیادی مدیون مرحوم استاد، دکتر خزائلی هستیم و کسانی دیگر چون دکتر ضرابی و دکتر علوی. من در بخش تاریخچه آموزشگاهها از آنها نام برده‌ام. آنها بودند که پایه‌گذار بودند و نتیجه فعالیتشان تا به امروز ادامه یافته است.

● چنان که در کتاب می‌خوانیم، شما در سالهای قبل از ۱۳۵۷ فعالیت زیادی در مراکز مربوط به نابینایان داشتید (مانند عضویت در هیئت مدیره مدرسه دکتر خزائلی و ریاست روابط عمومی سازمان ملی رفاه نابینایان). آیا ارتباط با این مراکز در سالهای بعد از ۵۷ هم ادامه یافت؟

می‌شود از بینایان انتظار عمل به وظایف اجتماعی‌شان — حتی نسبت به جامعه نایبانیان کشور — را داشت؟

— من در این کتاب به هیچ وجه نخواستهم بار سنگینی بر دوش نایبانیان بگذارم یا بر آنها فشاری وارد بیاورم. اگر من آدم مشهوری شده‌ام به هیچ وجه نمی‌توانم نایبانیان را سرزنش کنم که شما هم می‌توانید این طور بشوید و چرا نیستید؟ حال اگر من در لابه‌لای این کتاب، توصیه‌هایی از نظر اخلاقی و شخصیتی به نایبانیان کرده‌ام این به معنی آن نیست که جامعه باید منفک و غافل از آنها باشد و مسئولان هم دست روی دست بگذارند و همه چیز را به خود نایبانیان محول کنند. من پیشتر گفته‌ام و در این کتاب هم دقیقاً اشاره کرده‌ام که حتی اگر دولت مسئولیت‌پذیر باشد و مدارس متعددی هم برای نایبانیان تأسیس کند و مرتب آنها را مجبور به تحصیل کند، ولی بعد از پایان تحصیل آنها را رها سازد، حاصلی به دست نمی‌آید. من در این کتاب همواره سعی کرده‌ام مسئولان را متوجه کنم که باید امکانات لازم را فراهم کنند. گاهی هم «تک مضراب»‌هایی زده‌ام و به نایبانیان گوشزد کرده‌ام که شما هم مسئولیتی دارید و باید مسائلی را رعایت کنید. ولی به هیچ وجه نمی‌توانم از نایبانی که هیچ امکاناتی ندارد انتظار داشته باشم که بدرخشند. نایبانی باید تمام وسایل لازم را در اختیار داشته باشد. الان در بعضی جاها، نایبانی حتی یک ضبط صوت ندارد تا با آن کار کند. در حالی که این از ابزارهای اولیه و بسیار پیش پا افتاده است.

● در کتاب فهرستی از اسامی نام‌آوران نایبانی ایران آمده است که از توضیحات شما پیداست با بسیاری از آنها از نزدیک آشنا هستید. این شناخت وسیع — آن هم در مورد افرادی در گوشه و کنار کشور و یا حتی خارج از ایران — چگونه به دست آمده است؟

— من با بسیاری از آنها تماس داشتم. بیشتر این آشنایی‌ها در زمانی پیدا شد که با آموزشگاه دکتر خزائی همکاری می‌کردم. مرحوم دکتر خزائی خیلی مایل بودند که افراد علاقه‌مند را جذب کنند تا کار بیشتری بر عهده‌شان قرار گیرد. در نتیجه من که کاملاً با دنیای نایبانیان ناآشنا بودم و هیچ کس را نمی‌شناختم، در آنجا تماسهای وسیعی با جامعه نایبانیان و شخصیت‌های برجسته آنها برقرار کردم و

امروز توانستم درباره آنها بنویسم.

● شما از چند نفر به عنوان پیشگامان آموزش نایبانیان در ایران نام برده‌اید. ولی شخصیت ویژه دکتر خزائی و کیفیت کارهایی که برای نایبانیان انجام داده‌اند شاید بیشتر مورد توجه شما قرار گرفته است. اگر امروز از شما بپرسند که چه کسی را پدر آموزش نایبانیان در ایران می‌دانید از چه کسی نام می‌برید؟

— باز هم دکتر خزائی. این یک واقعیت است.

● آیا تصمیم ندارید این کتاب را با صدای خودتان تبدیل به «کتاب گویا» کنید؟ یا آن را به خط بریل چاپ کنید؟

— خیلی دلم می‌خواهد که کتاب را با صدای خودم ضبط کنم، ولی نمی‌دانم چگونه این کار را انجام دهم. چون من خط بریل را بلد نیستم و حفظ کردن مطالب کتاب برای بازگفتن آن هم کار راحتی نیست. الان راه حلی به نظرم نمی‌رسد، ولی شاید با استفاده از تکنیک‌های امروزی این کار شدنی باشد.

ولی امکان چاپ بریل کتاب وجود دارد. هم اکنون چاپخانه‌های بسیار خوب و مجهزی در تهران هستند که می‌توانند این کار را انجام دهند. منتهی حجم این کتاب زیاد است. خط بریل خیلی حجم می‌گیرد و باید بخشهایی از کتاب را که تقدم دارد انتخاب کنیم و آنها را به خط بریل چاپ کنیم.

● مثل اینکه به زودی عازم سفر هستید. آیا این سفر با کتابتان ارتباط دارد؟ و بفرمایید که در آینده نزدیک چه کارهایی را در پیش دارید؟

— بله. من در آستانه یک سفر طولانی برای معرفی این کتاب هستم. و امیدوارم در اردیبهشت ماه سال آینده هم گردهمایی بزرگ نایبانیان ایران را در شهر کاشان برگزار کنم. ماه اردیبهشت فصل گل و گلابگیری است. من و همکارانم می‌خواهیم آنچه در توان داریم برای گردآمدن نایبانیان انجام دهیم. هدف آن است که در این گردهمایی، سازمانهای غیردولتی (NGO) نایبانیان با مشکلات و پیشرفتهای یکدیگر آشنا شوند و گام بزرگی در جهت طرح و بحث مسائل نایبانیان ایران برداشته شود.

● خانم زنگنه، از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

سطرهایی از بخش «قصه من»

روزهای روشن به سرعت طی می‌شد تا در شبی تاریک قدم بگذارم؛ شبی که دیگر صبحی سپید به دنبال نداشت، و بازهم در پاییز. دنیای جدید، ناشناخته و پر از صداهای بی‌تصویر...

مبارزه و ایستادگی در مقابل این وضع جدید از زمانی آغاز شد که وارد خانه شدم و آنجا را آشفته یافتم. همه با آه و اندوه با من روبه‌رو می‌شدند و هر کس می‌خواست به نوعی توان و تسلی باشد. سرمشق دادن از زندگی نایبانیان موفق و دلجویی و دخالت در انجام امور شخصی را از مهرشان می‌دانستم. هر چند که از سنگینی حادثه چیزی نمی‌کاست...

احساس می‌کردم در این دنیا هستم و نیستم، ولی صداها در تاریکی، و دستهایم اجازه می‌دادند زندگی را لمس کنم... خوب یاد می‌آید در اوایل نایبانی، وقتی از خواب بعد از ظهر بر می‌خاستم، غم غروبهای مه‌آلود اطرافم را می‌گرفت. بیدار شده بودم ولی تاریکی و ندیدن هنوز با من بود... اما من، رقص شاپرکها را در بهار دیده‌ام، به ستاره‌های شبهای بام چشمک زده‌ام، از دل خونین شقایق خیر دارم، من از بنفشه‌های وحشی کنار جویبار، دسته‌گل‌ها چیده‌ام، بر طره‌آویز آفاقی بر شانه‌های دیوار شانه زده‌ام، دوییدن باد در گندمزار را تماشا کرده‌ام، و سبزی رستن را در عمق چشمانم جای داده‌ام...

از من می‌پرسیدند آخر جای خودت در کجای کتاب است؟ و من می‌گفتم در همه جای کتاب؛ در کنار همه نایبانیانی که دیدمشان و با مسائلشان آشنا شدم. دست در دست من از دردهایشان گفتند و من نیز از مشکلاتم آگاهشان کردم...

ایام گذشته است ولی هرگز نگذاشته‌ام بر من بگذرد. تنها بر زمان گذشته. خود نیز ایام را نگذرانده‌ام و همچنان در خاطر اتم شناورم.